



شرط مستلزم محال



از شروط صحت شرط این است که شرط در معامله نباید موجب امر محال باشد و برای شرط مزبور فقهاء مثال زده اند چنانچه در عقد بیع فروشنده بر خریدار شرط کند که مبیع را ببایع بفروشد، شرط مزبور باطل است. علت باطل بودن شرط مرقوم امور مختلفی ذکر نموده اند .

اول دور یعنی شرط مزبور مستلزم دور است بدین بیان که بیع مشتری و خریدار مبیع را ببایع و مالک اول متوقف بر ملکیت و مالک شدن خریدار میباشد تا خریدار مالک مبیع نشود نمیتواند آنرا بفروشد و ملکیت مشتری متوقف بر شرط معامله است زیرا عقد معامله و انشاء بیع و تملیک بایع مقیداً بر شرط واقع گردیده است بنا بر این فروش و بیع مشتری متوقف بر ملکیت او بوده و ملکیت او متوقف بر بیع میباشد که شرط معامله است .

دلیل دور صحیح نیست زیرا حصول ملکیت خریدار در مثال بالا متوقف بر تحقق شرط در خارج نمیباشد زیرا آنچه موجب و سبب تملیک اشیاء در باب معامله است همان عقد معامله بوده و با صرف وقوع عقد ملکیت حاصل میشود ولی لزوم عقد متوقف بر تحقق شرط در خارج میباشد و تخلف از آن موجب حق خیارفسخ برای مشروطه‌له بوده. و به بیان دیگر ملکیت مشتری متوقف بر خریدار میباشد نه بر شرط ضمن عقد و اگر ملکیت مشتری متوقف بر شرط بوده باشد باید در موردیکه فروشنده بر خریدار شرط کند که مورد معامله را بشخص ثالث بفروشد باید گفت که شرط مزبور نیز باطل بوده و مستلزم دور میباشد زیرا فروش مشتری بشخص ثالث متوقف بر ملکیت خریدار بوده و ملکیت وی از طرف دیگر متوقف بر تحقق شرط است و حال آنکه احدی از فقهاء در مورد شرط مزبور قائل بر ورود دور نشده است.

دوم عدم قدرت مشروط علیه و لزوم تحصیل حاصل. بطوریکه در اوائل این بحث اشاره شد شرط باید تحت قدره و استیلاء مشروط علیه باشد و مشروط علیه بر طرفین نفی و اثبات شرط تمکن داشته باشد و شرط تحت اختیار او بوده باشد درحالیکه شرط فروش بیایع از تحت اختیار او خارج و مشروط علیه قادر بر انجام شرط نمی باشد زیرا ظرف اشتراط شرط فروش بیایع همان ظرف مالکیت بایع و عدم انتقال ملک بمشتری میباشد در این صورت مرجع اینگونه شرطی با اشتراط بیع مال بمالک است و این شرط غیرمقدور و غیرمعقول و تحصیل حاصل است.

این دلیل نیز مانند دلیل دور باطل و صحیح نیست زیرا گرچه ظرف مالکیت بایع با ظرف اشتراط متحد و یکی می باشد ولی باید گفت که شرط مزبور بوجود انشائی هم‌زمان با مالکیت بایع می باشد نه بوجود خارجی یعنی وجود انشائی شرط مترتب بر انشاء بیع مالک اولی و فرض تحقق آن در عالم انشاء بیع بوده ولی تحقق شرط در عالم خارج بعد از تحقق بیع و انتقال مبیع از مالکیت بایع در خارج و ورود آن در ملکیت مشتری می باشد بنابراین شرط فروش بیایع تحت اختیار و قدرت و استیلاء مشتری می باشد

بلی باید گفت اگر شرط فروش بیایع بنحو شرط نتیجه باشد. بدین نحو که شخص ملك خودش را بديگري بفروشد بشرط آنکه ملك مورد معامله مملوك بايع باشد این شرط غير معقول و تحصیل حاصل بوده ولی آنچه اکنون مورد بحث و انتکال اعلام می باشد این است که شرط فروش بیایع اول بنحو شرط فعل بوده باشد که بعداً مشتری بعقد بیع دیگرانرا بیایع انتقال بدهد.

سوم فقدان و نبودن قصد انشاء مبیع کتاب شرط فروش بیایع را باطل دانسته و میفرماید در مورد این شرط بايع و مشتری قصد انشاء معنی بیع را ندارند زیرا در معامله ای که بايع بر خریدار شرط می کند که مبیع را بملك بفروشد اینگونه فروشندگان و خریداران واقعاً و حقیقتاً قصد بیع را ندارند.

این دلیل نیز صحیح نیست زیرا ما بطور کلی نمی توانیم ادعا کنیم که در این قبیل شروط متعاقدين فاقد قصد بیع بوده بواسطه اینکه امکان دارد که در اینگونه معاملات با این قبیل شروط متعاقدين قاصد معنی بیع و معامله بوده باشند و داعی محرك بايع بر معامله و فروش آن رجوع مبیع ثانیاً باو بوده باشد همانطوریکه می شود داعی بر فروش آن رجوع آن بملك بعنوان وقف و هبه و غیره بوده باشد بنابراین نمی توانیم بطور کلی بگوئیم که متعاملین در اینگونه معاملات قصد انشاء معنی بیع را ندارند.

چهارم روایاتی است که در مورد بطلان شرط فروش مبیع بیایع وارد گردیده است بدین بیان که بعضی از فقهاء برای بطلان شرط مورد بحث بروایت حسین بن منذر و روایت علی ابن جعفر تمسك نموده اند و حاصل مفاد این دو روایت این است که شخصی مال خودش را بیع نسبه میفروشد و خریدار بعداً آنرا بکمتراژمن اولی نقداً برای فرار و خلاص شدن از ربوا بیایع میفروشد و بعد از اینکه از امام (ع) راجع بصحت بیع سؤال می شود میفرمایند اگر خریدار در فروش آن بیایع اول آزاد و مختار باشد آن بیع صحیح خواهد بود عبارت روایت از این قرار است که در ذیل نقل می شود .

ان کان هب بالخيار ان شاء باع وان شاء لم یبع و کت بالخيار ان شئت اشتریت

وان شئت لم تشتربلا بأس الخ .

روایت بالا دلالت بر صحت بیع وعدم وقوع یأس بران می‌کند در صورتیکه یکی از متعاملین ملزم بیع و شراء دوم نبوده باشند و هر يك از آنها در معامله دوم آزاد و مختار بوده باشند بنابراین روایات مزبور مفهوماً دلالت بر یأس و بطلان معامله در صورتیکه مشتری و خریدار ملزم به بیع و فروش آن ثانیاً بواسطه اشتراط بوده باشد می‌نماید زیرا آنچه موجب الزام مشتری در فروش مال بیایع اول می‌باشد همان اشتراط است و پس اگر ما بادقت بیشتری این روایات را مورد مطالعه قرار بدهیم تصدیق خواهیم کرد که آنها بهیچوجه من الوجوه دلالت بر بطلان شرط مورد بحث ندارند بلکه آنها ابداً مساسی و ربطی با موضوع بحث ما ندارند زیرا سؤال سائل از بیع دوم بوده که آیا بیع دوم که بکمتر از ثمن اول است صحیح است یا خیر و جواب امام علیه السلام بنحو وضوح راجع به بیع دوم است که اگر بیع دوم از روی رضا و طیب خاطر بوده باشد آن بیع صحیح خواهد بود و اگر از روی اکراه اجبار باشد آن بیع باطل است و حال آنکه موضوع بحث ما در صحت بیع اول اشتراط شرط مزبور در ضمن آن می‌باشد که آیا بیع اول با چنین شرطی صحیح است یا خیر بنابراین مورد روایات با موضوع بحث کاملاً متفاوت است خلاصه دلیل دور و دلیل عدم مقدوریت شرط و تحصیل حاصل و فقدان قصد انشاء و روایات مرقوم کافی برای بطلان شرط مورد بحث نبوده مگر دعوی اجتماع بر بطلان اینگونه شرطی شود در هر حال حکم مسئله خالی از اشکال نمی‌باشد. در هر صورت تمام مطالب بالا مربوط بصورتی است که شرط فروش منجر شرط فعل بوده باشد و اما در صورتیکه شرط مزبور بنحو شرط نتیجه باشد بطوریکه در بالا مثال زدیم محققاً شرط مزبور باطل بوده زیرا شرط مرقوم شرط خلاف مقتضای عقد بیع بوده و مفاد شرط نفی و اعلام دلالت مطابق عقد بیع می‌باشد .